

کرونا و ویروس، مقابله با هژمونی آمریکا یا مهار خیزش چین

مهدی ذوالفقاری^{*۱}

سپیده بسطامی^۲

فاطمه پولادوند^۳

چکیده

با فروپاشی شوروی، آمریکا مدعی جایگاه قدرت بلامنازع در نظام بین‌الملل گردید و به بازیگری که توانایی جهت‌دهی به قواعد و رویه‌های بین‌المللی را به تنهایی داراست، تبدیل شد. با این همه سایر قدرت‌های بزرگ با به چالش کشیدن آمریکا، تلاش خود را برای تغییر این شرایط، با برنامه‌ریزی‌های بلندمدت ادامه دادند. چین یکی از این قدرت‌های بزرگ است که توانایی‌های بالقوه برای تبدیل شدن به یک ابرقدرت را دارد و اشغال جایگاه فعلی آمریکا، باعث نگرانی استراتژیست‌ها و مقامات آمریکایی شده است. با بروز بحران کرونا در سال ۲۰۱۹ فرضیات زیادی در رابطه با ساختگی بودن این ویروس برای مهار قدرت اقتصادی چین از جانب آمریکا یا بالعکس از جانب چین برای مقابله با هژمون آمریکا در نظام بین‌الملل مطرح شد. مقاله حاضر با مفروض قراردادن این رقابت میان چین و ایالات متحده آمریکا درصدد پاسخگویی به این سؤالات است که آیا کرونا ویروس در جهت موازنه سازی چین در برابر قدرت هژمون آمریکا یا بالعکس مهار چین توسط آمریکا، گسترش جهانی یافت؟ تحول رقابت‌های ساختاری بین این دو بازیگر محوری در نظام بین‌الملل چگونه موجب تغییر ساختار نظم آینده نظام بین‌الملل خواهد شد؟ مقاله در پایان به ارزیابی این فرضیه پرداخته که رفتارهای قدرت‌های محوری نظام بین‌الملل تحت تأثیر موازنه سازی در نظام بین‌الملل قرار دارد. بنابراین ماهیت رقابت‌ها میان بازیگران کلیدی متحول شده و از اینرو علاوه بر رقابت‌های نظامی، سیاسی، اقتصادی در دوران جدید شاهد رقابت‌هایی از نوع علمی، فناوری و بیولوژیکی هستیم. **واژگان کلیدی:** موازنه قوا، ساختار نظام بین‌الملل، بحران کرونا، جنگ بیولوژیکی.

۱. دانشیار گروه مطالعات سیاسی، مرکز مطالعات آفریقا، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران. دانشیار روابط بین‌الملل دانشگاه لرستان، خرم‌آباد، ایران (نویسنده مسئول)

* zolfaghari.m@lu.ac.ir

۲. کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران.

۳. کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل، دانشگاه یزد، یزد، ایران.

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۶/۳۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۶/۲۷

فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل، دوره سیزدهم، شماره پیاپی چهل و نه، صص ۶۱-۸۲

مقدمه

ایالات متحده آمریکا که پس از فروپاشی شوروی در ۱۹۹۱ به هژمون جهانی تبدیل شد، با افزایش مؤلفه‌ها و منابع قدرت ملی سعی در حفظ موقعیت خود به عنوان تنها قدرت هژمون در نظام بین‌الملل داشته است. این موضوع در ادبیات و راهبردهای کلان رؤسای جمهوری آمریکا پس از فروپاشی شوروی قابل مشاهده است. اما در این بین چین از ۱۹۷۸ با روی کار آمدن دنگ شیائوپینگ و شروع اصلاحات وی تاکنون بیش از چهار دهه رشد اقتصادی را تجربه کرده و پیشرفت‌های چشمگیر این کشور، آن را به تهدیدی جدی برای ایالات متحده تبدیل کرده است. عده‌ای بر این باور هستند، که جهان در حال گذار از نظم سنتی با هژمونی برتر ایالات متحده آمریکا به نظم جدید با بازیگری قدرت‌های بزرگ دیگری از جمله چین است، که این مسأله نشان دهنده قدرت رو به افول آمریکا است و تا جایی پیش رفته‌اند که چین را ابرقدرت آینده لقب داده‌اند. در این راستا، روابط دوسویه بین آمریکا در نظام بین‌الملل و چین که مهم‌ترین قدرت در حال ظهور است را مهم‌ترین مؤلفه حاکم بر روابط بین‌الملل از حیث تأثیرات و پیامدهای آن بر روابط و سیاست حاکم بر جهان می‌دانند. بسیاری از متفکران معتقدند که چین به عنوان پرجمعیت‌ترین کشور جهان و با دارا بودن منابع متعدد، توانایی به چالش کشیدن قدرت هژمونی آمریکا را خواهد داشت. نظریه موازنه قوا ادعا می‌کند که الگوهای جاری در سیاست بین‌الملل بر اساس منطق موازنه شکل می‌گیرد. رشد و افزایش قدرت موجب شکل‌گیری کنش‌های استراتژیک بازیگران عمده نظام بین‌الملل شده و این امر ثبات و تغییر در نظام بین‌الملل را به دنبال خواهد داشت. در نتیجه عامل رشد قدرت نقش مهمی در نظم نظام بین‌الملل ایفا می‌کند. در شرایط کنونی بین‌المللی رشد قدرت چین به عنوان متغیر مهم در سیاست بین‌الملل به شمار می‌آید؛ چراکه به طور مستقیم با موقعیت و کارکرد نقش بین‌المللی آمریکا سروکار دارد، بنابراین موجب درهم تنیدگی روابط راهبردی میان دو کشور شده است. از این رو رقابت و تعامل میان چین و آمریکا به طور روزافزون به پرسش کلیدی پیرامون ثبات یا تغییر نظم نظام بین‌الملل تبدیل شده است. گرچه بر خلاف ادعای نظریه موازنه قوا، پس از جنگ سرد هیچ نوع موازنه‌ای در برابر آمریکا شکل نگرفت و موجب انتقادات نظریه پردازان نحله‌های مختلف شد، اما پاسخ

والتز به تمامی این انتقادات این بود که «ما هنوز باید منتظر ظهور رفتارهای توازن‌بخش در برابر آمریکا باشیم، اگرچه شاید این امر به تأخیر روی دهد.» (Waltz, 1979: 14) کنت والتز دو علت را برای ناپایداری نظم تک قطبی با محوریت آمریکا در نظر می‌گیرد، اول اینکه قدرت‌های مسلط و وظایف متعددی در فراسوی مرزها پذیرفته‌اند که آنها را در دراز مدت تضعیف می‌کند و دوم اینکه قدرت هژمون تهدیدزا می‌باشد، بنابراین هرچند که با مسالمت و مدارا رفتار کند باز هم از آنجا که نیروی سلطه‌گر است دیگران از آن هراس دارند و همین مساله موجب بروز رفتارهای توازن‌بخش از سوی دیگر قدرت‌های جهانی خواهد شد. بنابراین با نگاهی به تغییر رفتارهای جدید از جانب چین و آمریکا می‌توان گفت نظم نوین نظام بین‌الملل تحت تأثیر رفتارهای توازن‌بخش این کشورها در حال تغییر است و ممکن است نظریه موازنه قوای کنت والتز در آینده‌ای نزدیک یا به قول والتز با کمی تأخیر به وقوع بپیوندد. جدیدترین رفتار توازن‌بخش میان چین و آمریکا مساله بحران به وجود آمده توسط ویروس کرونا، منتشر شده در سال ۲۰۱۹ میلادی است. با بروز بحران کرونا گمانه‌زنی‌های زیادی در رابطه با ساختگی بودن یا منشأ طبیعی آن اظهار شد و دو فرضیه در رابطه با این موضوع مطرح شد. فرض برخی بر این است که ویروس کرونا یک جنگ بیولوژیکی است که توسط آمریکا به منظور تضعیف و نابودی اقتصاد کشور چین به راه افتاده است. این احتمال به ویژه پس از گفتگوی ویلبور لوئیس راس^۱، وزیر بازرگانی آمریکا در شبکه تلویزیونی فاکس نیوز در ارتباط با شیوع کرونا در چین و تسهیل روند بازگشت مشاغل به ایالات متحده قوت گرفت. در روسیه نیز، سیاستمداران و دانشمندان علوم زیستی معتقدند که ویروس کرونا سلاح بیولوژیکی آمریکاست که از دل آزمایشگاه‌های آنها سربرآورده تا جایگاه اقتصادی خود را در جهان حفظ کند. ولادیمیر ژیرینفسکی^۲، نایب رئیس دومای روسیه، آمریکا را عامل اصلی انتشار ویروس کرونا دانسته و در سخنرانی خود توضیح داده که آمریکا مقصر است و از نظر اقتصادی، آمریکایی‌ها هراس دارند که نتوانند بر چین غلبه کنند و یا حداقل هم سطح آنان باشند. فرض دوم بر این است که انشار عمدی ویروس

¹. Wilbur Louis Ross

². Zhirinovsky

کرونا از دل آزمایشگاه‌های چین با هدف مهار قدرت هژمونی ایالات متحده آمریکا و کنترل افسارگسیختگی آن در نظام بین‌الملل صورت گرفته است. بنابراین از زمان بروز این بحران تحلیل‌گران روابط چین و آمریکا با الهام‌پذیری از مفاهیم و آموزه‌های نظری مختلف به‌ویژه دو رهیافت لیبرالیستی و واقع‌گرایی به تحلیل، ارزیابی و پیش‌بینی دورنمای آینده موازنه قدرت بین آمریکا و چین در پس بحران جدید پرداخته و پیامدهای آن را برای نظام بین‌الملل مورد توجه قرار داده‌اند. در پژوهش حاضر سعی بر این شده تا با بکارگیری نظریه واقع‌گرایی موازنه قوا به تحلیل روابط این دو قدرت جهانی در پرتو رقابت‌های نوین (علمی-فناوری) پرداخته شود و با رویکرد موازنه‌گرا آینده روابط دو قدرت و نظم نظام بین‌الملل را مورد واکاوی قرار دهد.

۱. چارچوب تئوریک: موازنه قوا

موازنه قوا جزو مهم‌ترین و قدیمی‌ترین نظریه‌های متعلق به واقع‌گرایی قلمداد می‌شود و تا قرن بیستم نظریه مسلط بر نظام بین‌الملل به ویژه قرون ۱۸ و ۱۹ میلادی، تا پیش از فروپاشی شوروی سابق می‌باشد. گرچه با فروپاشی نظام دو قطبی، کنار رفتن یکی از قطب‌های قدرت و تنها ماندن ایالات متحده آمریکا به عنوان قدرت مسلط بر نظام بین‌الملل، و همچنین عدم شکل‌گیری هرگونه تحرکات توازن‌ساز در برابر آمریکا، این نظریه را با تردیدهای جدی مواجه ساخت، اما پس از تحولات اخیر در رفتار بازیگران محوری نظام بین‌الملل بخصوص چین، روسیه و آلمان، در برابر آمریکا باعث رونق گرفتن مجدد نظریه موازنه قوا در تحلیل سیاست بین‌الملل شده است. (چگنی‌زاده، ۱۳۹۲: ۲۲۲) والتز^۱ با اطمینان می‌گوید که سیاست موازنه قدرت زمانی که دو پیش شرط وجود داشته باشد به وجود خواهد آمد: یکی اینکه نظم بین‌الملل آنارشیک باشد و دوم اینکه نظام پر از واحدهایی باشد که به دنبال بقا باشند. (Waltz, 1997:121) اساساً نظریه موازنه قوا به لحاظ مفهومی بر دو گزاره بنیادین قوام و دوام یافته است:

(۱) تمرکز قدرت در هر بازیگری باعث کاهش ضریب امنیتی دیگر بازیگران می‌شود. (۲) در نظام آنارشیک بین‌الملل، دولت‌ها برای بقا و افزایش امنیت خود مجبور به مقابله با تمرکز قدرت در نظام بین‌الملل باشند، پس زمانی که یک قدرت بزرگ نشانه‌هایی از

3. Kenneth Neal Waltz

تلاش برای تسلط بر نظام بین‌الملل را از خود نشان می‌دهد، دیگر قدرت‌های بزرگ با یکدیگر متحد می‌شوند تا از این طریق ضمن مقابله با تمایلات هژمون در سیستم، بقا و استقلال خود را نیز حفظ کنند. تمام بازیگران حاضر در سیستم از انباشت قدرت بسیار نگران می‌شوند و تلاش می‌کنند هرگونه تغییر در سیستم را تحت نظر گرفته و آمادگی خود را برای پاسخگویی افزایش دهند. (Little, 2007: 1).

کنت والتز در کتاب مشهور خود (نظریه سیاست بین‌الملل) بنیان‌های واقع‌گرایی ساختاری را بر نظریه موازنه قوا بنا می‌کند و اظهار می‌دارد که، سیاست بین‌الملل در نظامی عمل می‌نماید که شاخص اصلی آن آنارشی بوده، هیچ قدرت فراملی در آن وجود ندارد و قدرت هدف نهایی محسوب می‌شود. هر کشوری در وضعیت طبیعی هابزی به سر می‌برد که در جریان رقابت برای بقا، تحت فشارهای فوق‌العاده‌ای قرار دارد. این فشارها موجب شکل‌گیری انواع متفاوتی از رفتارها در میان بازیگران می‌گردد. از یک طرف بازیگران نظام بین‌الملل را مجبور می‌سازد تا از رفتارهای موفق‌ترین بازیگران الگوبرداری نمایند که این امر منجر به ایجاد واحدهای یکسان و همزیستی میان بازیگران می‌گردد و از طرف دیگر افزایش سریع قدرت یک بازیگر باعث تحریک سایر بازیگران برای افزایش قدرت خود و در صورت عدم کفایت، موجب ایجاد اتحاد میان آنها برای جلوگیری از ظهور هژمون بالقوه می‌گردد و زمانی که موازنه قدرت برقرار شد جاه‌طلبی‌های هژمون از میان می‌رود. (سازمند و همکاران، ۱۳۸۹: ۲۵۶) بنابراین در حالت آنارشی تنها راه کنترل مؤثر به ظهور قدرت یک کشور دیگر، افزایش قدرت داخلی یا ترکیب قوا با سایر دولت‌ها جهت مقابله با قدرت سلطه‌جو به حساب می‌آید. از منظر موازنه‌قوا ویژگی‌های دولت هژمون تضمین‌کننده رفتار او در آینده نیست بنابراین تنها قدرت می‌تواند قدرت را مهار کند و این دقیقاً همان چیزی است که موازنه‌قوا ایجاد می‌کند. (سیمبر، ۱۳۹۵: ۳۴-۳۵) از این رو نگارندگان درصدد هستند که در نوشتار حاضر با بهره‌گیری از نظریه موازنه‌قوا و تمرکز بر رفتارهای توازن بخش ایالات متحده به عنوان قدرت مسلط پس از فروپاشی شوروی سابق و چین به عنوان قدرت نوظهور در برابر یکدیگر به تحلیلی از نظم آینده نظام بین‌الملل دست یابند.

۲. ادبیات تحقیق

بعد از فروپاشی شوروی سابق و پایان جنگ سرد، ایالات متحده آمریکا به عنوان طرف پیروز در جنگ به تنها قدرت مسلط نظام بین‌الملل تبدیل شد، اما با خیزش قدرت‌های نوین مانند چین در عرصه‌های مختلف اقتصادی، نظامی، استراتژیک و رقابت‌های استراتژیک در مقابله با تمرکز قدرت آمریکا از جانب قدرت‌های نوظهور، باعث مطرح شدن این سؤال اساسی شد که نظم آینده نظام بین‌الملل چگونه خواهد بود. بنابراین در این زمینه طی دهه اخیر پژوهش‌های بسیاری صورت گرفته که در ادامه برخی از آثار برجسته در این زمینه اشاره می‌شود.

مهدی هدایتی شهیدانی و صدیقه آذین در مقاله «رقابت اقتصادی ایالات متحده آمریکا و چین در تاجیکستان (۱۳۹۷)» معتقدند در دوران معاصر، اقتصاد انگیزه اصلی رقابت میان قدرت‌های جهانی است و این رابطه در فضای مختلف جغرافیایی متأثر از موضوعات اقتصادی است؛ از این رو به بررسی رقابت اقتصادی دو کشور در تاجیکستان می‌پردازند. بر اساس فرض این پژوهش دو مقوله اقتصاد و امنیت محور رقابت‌های ایالات متحده و چین بوده و آینده روابط این دو قدرت را رقم می‌زند. همچنین مهدی هدایتی در مقاله‌ای دیگر با همکاری جواد رمضانپور شلمانی تحت عنوان «رویکرد ایالات متحده نسبت به استمرار توسعه اقتصادی، نظامی چین (۱۳۹۸)» به این مساله می‌پردازد که ایالات متحده آمریکا پس از پایان جنگ سرد همواره نسبت به رشد هژمونی منطقه‌ای رقبا در نقاط مختلف جهان حساس بوده و در این بین رشد چین در حوزه اقتصادی و تسری آن به حوزه نظامی از این واکنش مستثنی نبوده است، بخصوص در دوران دونالد ترامپ سیاست مهار و کنترل چین در قالب راهبرد موازنه ترکیبی-تهاجمی پیگیری شده است. در مقاله «جهان پساکرونا: چین محوری یا استمرار آمریکا محوری در روابط بین‌الملل (۱۴۰۰)» محمد محمودی‌کیا با کاربری نظریه چرخه قدرت در پاسخ به این سؤال که آیا کرونا امکان انتقال قدرت از غرب به شرق و شکل‌گیری یک نظام نوین جهانی مبتنی بر ارزش‌های شرقی با محوریت چین را دارد؟ چنین استدلال می‌کند که با افول قدرت هژمونیک ایالات متحده و خیزش چین به نظر می‌رسد نظام بین‌الملل شاهد یک دوره گذار و انتقال قدرت از غرب به شرق است. از منظر استراتژیک نیز الهه

کولایی و رضا نیک‌نام در مقاله «چالش راهبردی چین و ایالات متحده بر سر هژمونی جهانی (۱۳۹۲)» با به کارگیری نظریه جابجایی قدرت بر آن هستند که به این سؤال پاسخ دهند: که قدرت‌یابی چین در اقتصاد سیاسی بین‌الملل چه تاثیری بر قدرت ایالات متحده آمریکا داشته است و در پاسخ به این سؤال، نویسندگان به این نتیجه می‌رسند که، قدرت‌یابی چین در اقتصاد سیاسی افول قدرت مالی آمریکا را تشدید ساخته اما از نظر امنیتی تأثیر بر قدرت آمریکا نداشته است. در زمینه قدرت نظامی چین و تهدید قدرت آمریکا، سیدحسام‌الدین موسوی مقاله «خیزش نظامی چین و چالش‌های پیش روی هژمونی آمریکا (۱۳۹۱)» را به رشته تحریر درآورده و به بررسی این موضوع پرداخته که خیزش چین در حوزه نظامی او را به قدرت بزرگ و مؤثر در قرن بیست‌ویکم ساخته؛ و این خیزش چالشی جدی برای ایالات متحده آمریکا محسوب می‌شود. در این پژوهش نویسنده معتقد است که خیزش نظامی چین نشانگر تمایل چین برای کسب قدرت هژمون در نظام بین‌الملل است و در مقابل راهبرد آمریکا به‌کارگیری استراتژی مهار و مشارکت است.

همچنین در زمینه رقابت‌های موازنه‌ساز دو کشور مقالات لاتین ارزشمندی نیز به رشته تحریر درآمده است. به عنوان نمونه در مقاله «آینده روابط ایالات متحده آمریکا و چین: تعارض، رقابت یا مشارکت (۲۰۲۰)» احمد سعود و همکاران معتقدند در جهان معاصر با قدرت‌یابی چین رقابت‌های ژئوپولیتیکی و استراتژیکی میان ایالات متحده و چین برقرار است و آمریکا همواره در حال تلاش برای حفظ قدرت هژمون و جلوگیری از قدرت‌یابی چین است. همچنین، چین در تلاش است تا موقعیت خود را در شرق آسیا جایگزین قدرت ایالات متحده کند. این پژوهش به دنبال بررسی آینده روابط دو کشور است و این پرسش را مطرح می‌کند که آیا جنگ سرد دیگری در راه است؟ در مقاله دیگری تحت عنوان «ایالات متحده آمریکا و چین: رقابت، مشارکت و مهار (۲۰۲۰)» حیدر علی حسین و همکاران، به طرح این موضوع می‌پردازند که روابط دوسویه میان چین و ایالات متحده آمریکا با خیزش قدرت چین، طی دهه اخیر دچار تحولات جدی شده و به مقاطع حساسی رسیده است. از این رو نویسندگان معتقدند از آنجایی که مسیر سیاست دو قدرت عامل مهمی در تعیین تعاملات آینده و ساختار نظام

بین‌الملل است، با طرح این سؤال که مسیر آینده سیاست آمریکا در قبال چین چیست؟ فرضیه را اینگونه مطرح می‌کنند که رقابت، مشارکت و مهار، استراتژی راهبردی آمریکا در قبال چین خواهد بود. طبق آنچه در معرفی پژوهش‌های صورت گرفته در رابطه با روابط توازن‌ساز آمریکا و چین صورت گرفت، این منابع تا به امروز به ابعاد اقتصادی، نظامی و استراتژیک رقابت میان دو قدرت مذکور پرداخته‌اند و اغلب به تحرکات مقابله و مهار چین از جانب آمریکا اشاره داشته‌اند. اما آنچه در این پژوهش اهمیت دارد و متفاوت از پژوهش‌های پیشین است بررسی ابعاد جدید از رقابت در قالب رقابت فناوری-علمی است که این تحلیل را در جهت شناخت و بررسی رفتارهای توازن‌ساز هر دو قدرت محوری نظام بین‌الملل در مقابله یا یکدیگر به دست می‌دهد.

۳. رقابت‌های استراتژیک چین و آمریکا

پهنه سیاست بین‌الملل در فضای جنگ‌سرد مناظرات نظری قابل توجهی را در خصوص دگردیسی‌های ژرف پدیدار شده در ساختار نظام بین‌الملل تجربه کرده است. از جمله تحولات مزبور تلاش مجدانه قدرت نوظهور جمهوری خلق چین علیه هژمونی ایالات متحده آمریکا در آوردگاه راهبردی آسیا-پاسفیک و عرصه اقتصادی، نظامی است که از آن تحت عنوان «بازی بزرگ جدید» یاد می‌شود. بر اساس این بازی پکن با کاربست رویکرد موازنه‌جویانه در برابر اصول سه‌گانه اشاعه، گسترش و مداخله‌گرایی واشنگتن در تلاش است تا با تاثیرگذاری بر دینامیک سیکل قدرت بین‌الملل و ایجاد سیستم چند قطبی، سهم خود را از قدرت جهانی افزایش داده و متعاقباً رقابت سنتی قدرت‌های بزرگ را وارد فصل نوینی نماید. (کایان و عله‌پور، ۱۳۹۹: ۱۱۴) در واقع مساله بین آمریکا و چین یک مساله ساختاری بین یک قدرت در حال ظهور با یک قدرت مسلط نظام بین‌الملل و تغییر موازنه موجود است. جمهوری خلق چین از دهه ۱۹۷۰ میلادی به تدریج نگاه خود به جهان پیرامون را تغییر داد و در یک تعامل مثبت و برنامه‌ریزی شده به تدریج پله‌های پیشرفت را طی کرد؛ به گونه‌ای که در کمتر از ۵۰ سال توانست خود را از سطح کشورهای جهان سوم به اقتصاد دوم دنیا تبدیل کند. رقابت ایالات متحده با چین به ویژه از ابتدای قرن ۲۱ جدی‌تر شد. اگرچه در ابتدا این منازعه در حوزه اقتصاد و تجارت مطرح بود اما به تدریج به حوزه‌های سخت و مسائل

سیاسی و امنیتی گسترش یافت. افزایش قدرت و نفوذ جهانی چین اکنون به چالشی مهم برای دولتمردان ایالات متحده تبدیل شده است. احساس خطر در کاخ سفید مخصوصاً در دوره دونالد ترامپ به اندازه‌ای جدی شد که وی ابتدا در حوزه‌های اقتصادی و تجاری به جنگ پکن رفت. در گام دوم ایالات متحده تلاش می‌کند تا حیطه‌های بازی قدرت را برای چین مشخص کرده و از نفوذ پکن در اقمار و هم پیمانان کاخ سفید جلوگیری کند.

کشور چین پس از مرگ مائوتوسه‌دونگ، اصلاحات بزرگ اقتصادی را اجرا کرد که پایه اصلی آن آزادسازی اقتصادی و برقراری بازار آزاد در سیستم اقتصادی بود؛ از این رو توانست دستاوردهای بزرگی در دهه‌های اخیر برای توسعه صنعتی چین به ارمغان بیاورد. هدف چین از اصلاحات اقتصادی تعامل با جامعه بین‌المللی برای بهره‌گیری از ظرفیت‌های اقتصادی بازار آزاد و حضور فعالانه در سازمان‌های بین‌المللی در راستای رسیدن به جایگاه ابرقدرتی در قرن ۲۱ بود. پذیرش چندجانبه‌گرایی و شرکت در ائتلاف‌ها و ابتکارات در ایجاد سازمان همکاری شانگهای مؤید جهت‌گیری نوین چین می‌باشد. این استراتژی‌های بلندمدت همراه با توسعه اقتصادی شتابان، نگرانی‌های ایالات متحده را از قدرت‌یابی این کشور در دهه‌های اخیر افزایش داده است. (رفیعی و رجایی، ۱۳۹۲: ۸۴) همچنین تلاش چین برای افزایش قدرت نظامی با واکنش‌های فراوانی از سوی آمریکا مواجه شده است. آمریکا به دلیل منافع گسترده خود در سراسر جهان و بخصوص آسیا بیش از دیگر بازیگران بین‌المللی از افزایش قدرت چین در عرصه‌های نظامی نگران است. از دید آمریکا چین تنها قدرت در نظام بین‌الملل است که به دلیل دارا بودن عناصر اصلی قدرت شامل جمعیت، وسعت سرزمین، اقتصاد پویا و نیروی نظامی گسترده، پتانسیل تبدیل شدن به قدرتی بزرگ که بتواند هژمونی آمریکا در آینده را به چالش بکشد، داراست؛ و با تمایل رهبران این کشور برای نوسازی نیروی نظامی این نگرانی‌ها با شدت بیشتری نمایان شده است. در گزارش پنتاگون که در ۲۵ مارس ۲۰۰۹ منتشر گردید اعلام شد، که برنامه نوسازی ارتش چین در زمینه ساخت و بکارگیری قدرت نظامی توانا، پیشرفت‌های چشمگیری یافته است. این امر یک رشته پیامدهای منطقه‌ای و سوق‌الجیشی را به دنبال خواهد داشت. به موجب این گزارش رشد اقتصاد

پایدار چین این کشور را قادر ساخته تا بدون فشار زیاد بر اقتصاد آن بتواند منابع بیشتری را به ساختن ارتش اختصاص دهد. (وثوقی و همکاران، ۱۳۹۷: ۲۰) با گذشت چندین دهه از شروع اصلاحات اقتصادی در چین، امروزه این کشور با گسترش تجارت و اعمال ایده‌های نوین همچون ابتکار یک کمربند- یک جاده که حول محور گسترش ارتباطات با کشورهای آسیایی ایجاد شده است توانایی گسترده را جهت سوق دادن این کشور به ایجاد قدرتی بزرگ را ایجاد کرده است. (قربانی، ۱۳۹۹: ۱۳۶) فرید زکریا در کتاب جهان پسا آمریکایی بیان می‌کند «در حال حاضر مجموعه‌ای از عوامل چین را به کشوری منحصربه‌فرد تبدیل کرده است. یکی از بزرگترین کشورهای جهان، پرسرعت‌ترین اقتصاد در حال رشد، بزرگ‌ترین تولیدکننده، دومین مصرف‌کننده، بزرگ‌ترین پس‌اندازکننده و دومین هزینه‌کننده نظامی.» این عبارت از زکریا به خوبی بیانگر نقش و جایگاه چین به عنوان قدرت نوظهور جهانی است. در این رابطه همواره بسیاری از واقع‌گرایان معتقدند که رشد قدرت چین به طور اجتناب‌ناپذیری این کشور را وادار می‌سازد موازنه قدرت را به چالش بکشد. بنابراین سیاست‌های اتخاذ شده از جانب چین با توجه به جایگاه این کشور به عنوان قدرتی نوظهور و قابلیت‌های گسترده با حساسیت‌های زیادی از جانب آمریکا مواجه شده است. (Naughton, 2018: 14-25) از این رو با توجه به رقابت‌های فوق‌میان دو کشور، رؤسای جمهور آمریکا مهم‌ترین هدف سیاست خارجی خود را مهار چین قرار داده‌اند. گرچه سیاست مقابله با چین در سال‌های گذشته و در دوران اوباما درچارچوب موافقنامه‌هایی مانند آسیا پاسفیک پیگیری می‌شد، اما با روی کار آمدن دونالد ترامپ و سپس بایدن سیاست سختگیرانه‌تری برای مهار چین اتخاذ شد و بطوریکه به خروج از معاهده آسیا پاسفیک منجر شد. (درج و بصیری، ۱۴۰۰: ۲۵۰)

ایالات متحده آمریکا از اوایل دهه ۹۰ میلادی متوجه تبعات افزایش قدرت چین شد و در نتیجه تلاش کرد تا به گونه‌ای رشد چین را پاسخ دهد. جرج بوش پدر در اواخر دوران ریاست جمهوری‌اش در سال ۱۹۹۳ میلادی در پاسخ به خیزش چین از لزوم مهار یا موازنه‌سازی افزایش قدرت چین، یا حمایت از آن سخن گفت. بیل کلینتون نیز در راستای تشویق چین به همگرایی و همکاری با نظم بین‌المللی، تلاش کرد چین را در

پیوستن و مشارکت فعال در نهادهای امنیتی و اقتصادی منطقه‌ای و بین‌المللی حمایت کند. بیل کلینتون ایده ایجاد جامعه جدید پاسفیک را ارائه داد که بر حضور پررنگ آمریکا در پاسفیک برای بازدارندگی در برابر تجاوزات منطقه‌ای مبتنی بود. راهبرد کلینتون این بود که چین را در مسیر همگرایی با نظم منطقه‌ای آمریکا در آسیا پاسفیک قرار دهد. (Gibney, 1993) در دوران جرج بوش پسر آمریکا به دلایلی همچون تمرکز بر خاورمیانه و مبارزه با تروریسم و جنگ عراق و افغانستان، نتوانست پاسخی مناسب به رشد سریع چین بدهد. در نوامبر ۲۰۱۸ اوباما طی سخنرانی، از تغییرات کانون توجه ایالات متحده از غرب آسیا به آسیا پاسفیک خبر داد و توجه به این منطقه را به عنوان اولویت خود معرفی کرد. (بهرامی مقدم، ۱۳۹۳: ۱۲۰-۱۲۲) بر اساس رویکرد نوین آمریکا و چرخش سیاست خارجی، دیدگاه آمریکا به چین از سال ۲۰۱۱ دچار تغییرات جدی شد، به نحوی که اوباما در کنفرانس مطبوعاتی پس از اجلاس اپک، بیان داشت «چین تحرکات زیادی انجام داده که نه تنها به آمریکا بلکه به تمامی شرکای تجاری ما در منطقه لطمه وارد کرده است؛ لذا این روند باید متوقف شود.» (بایکان، ۱۳۹۷: ۵۷) در سال ۲۰۱۲ وزارت دفاع آمریکا در گزارشی در رابطه با تداوم و استمرار رهبری جهانی و اولویت‌های قرن ۲۱ ایالات متحده آمریکا اظهار داشت، بین منافع اقتصادی و امنیتی ایالات متحده و افزایش حضور در منطقه آسیا پاسفیک ارتباط قوی وجود دارد. این گزارش به حساسیت نسبت به مسائل منطقه و تحولات آن و اهمیت روابط ایالات متحده با متحدان آسیایی جهت بازیابی توازن در آسیا پاسفیک اشاره دارد؛ و به نوعی افزایش قدرت نظامی‌گری چین را هدف قرار می‌دهد. همچنین لزوم همکاری با شرکای نوظهور در آسیا پاسفیک و ایجاد صلح و ثبات و جریان آزاد تجارت و نفوذ واشنگتن در این منطقه با حضور موازنه نظامی را مورد تاکید قرار می‌دهد. (شهیدانی و شلمانی، ۱۳۹۸: ۷۷-۷۸) از طرفی قدرت و خیزش اقتصادی چین همواره برای ایالات متحده آمریکا چالشی بزرگ در راستای تهدید قدرت هژمونی‌اش محسوب می‌شود.

۴. کرونا و تحلیل رقابت‌های ساختاری چین و آمریکا

یکی از جنبه‌های قدرت‌یابی بازیگران محوری نظام بین‌الملل، دستیابی به پیشرفت‌های علمی و فناوری‌های بیولوژیکی است. با پیشرفت علم و دانش و دستیابی دولت‌ها به

علوم و فناوری مختلف در شیمی، هسته‌ای، زیستی، بیولوژیکی و ژنتیکی باعث شده است تا بتوانند با تسلط بر این علوم از آن در راستای اهداف خویش استفاده نمایند. اهدافی که می‌تواند خیرخواهانه و در خدمت به بشریت باشد و یا با نیات بد و در استخدام جنگ طلبان قرار گیرد. استفاده از - علم شیمی در تولید سلاح‌ها و بمب‌های کشتار جمعی شیمیایی، استفاده از دانش هسته‌ای جهت ساخت بمب‌اتم و استفاده از علوم بیولوژیکی زیستی و بیوتکنولوژی یا فناوری زیستی از تولید باکتری، ویروس و ... یا از طریق تجربه بر روی ارگانیزم‌های زنده یا بر روی سیستم‌های بیولوژی و دستکاری در آنها و ایجاد تراریخته و دیگر عوامل به منظور تهاجم به ملت‌ها، پدیده‌ای جدید نیست. (مرادخانی و رحمانی، ۱۳۹۷: ۱۲۸) در دو دهه گذشته توجه به تهدیدات بیولوژیک گسترش یافته و مراکز تحقیقاتی متعددی در کشورهای توسعه یافته مشغول فعالیت هستند تا آخرین فناوری‌های علوم مختلف بیولوژیکی را برای تهیه عوامل جدید شیمیایی و بیولوژیکی بهره‌برداری کنند، همانند سایر پیشرفت‌های علمی این فناوری نیز می‌تواند در راستای مهار رقابت‌های دولت‌ها مورد سواستفاده قرار گیرد.

در پی همه‌گیری کووید ۱۹ و سیر مخرب آن در جهان، دو نظریه به طور گسترده مورد نظر قرار گرفته است. این دو نظریه غالب عبارتند از اینکه؛ ۱- همه‌گیری ویروس کرونا ممکن است نتیجه یک تصادف در آزمایشگاه ایمنی زیستی سطح ۴ در شهر ووهان چین باشد و یا احتمالاً اینکه چین عمداً یک جنگ بیولوژیکی را آغاز کرد تا خود را به عنوان بزرگترین ابرقدرت قرار دهد و در عین حال ظرفیت صنعتی و اقتصادی رقبای خود را به چالش بکشد. (Kartha, 2020) ۲- اینکه گسترش ویروس کرونا در سطح جهانی از دل آزمایشگاه‌های ایالات متحده آمریکا بیرون آمده و ابتدا چین را هدف قرار داده است تا از این طریق بتواند جلوی خیزش پرشتاب چین را بگیرد و قدرت هژمونی خود را حفظ کند. با این حال، تاکنون هیچ مدرک قطعی برای حمایت از هر یک از این دو مفهوم وجود ندارد.

۴-۱. نقش ایالات متحده آمریکا در تولید سلاح بیولوژیک

ایالات متحده آمریکا از دیرباز سابقه‌ای مخرب در استفاده از عوامل بیولوژیک در راستای منافع خود دارد. تلاش‌های آمریکا در زمینه تولید سلاح بیولوژیکی به صورت

رسمی از سال ۱۹۱۸ آغاز شد. (Smart, 2009) نظریه‌پردازان توطئه در چین و ایالات متحده قبلاً یکدیگر را به توسعه و سپس انتشار ویروس، عمداً یا سهواً متهم کرده‌اند. اتهامات استفاده از جنگ بیولوژیکی مدت‌هاست که از شواهد واقعی چنین حملاتی پیشی گرفته است و با پیشرفت علم میکروبیولوژی، عدم دقت و غیرقابل کنترل بودن عوامل بیولوژیکی، یافتن منطق استراتژیک قانع‌کننده برای استفاده از آنها را دشوار کرده است. (Farley, 2020).

استفاده از سلاح‌های بیولوژیکی توسط آمریکا اولین بار در جنگ دوم جهانی در جریان حمله به هیروشیما و ناکازاکی شکل گرفت. ردپای استفاده از این سلاح‌ها در جنگ کره و مقابله با مردم کوبا در سال ۱۹۶۲ با استفاده از قندهای آلوده قابل مشاهده است. گرچه به دلیل جلب توجه جهانی به موضوعات جنایات جنگی و ارتباط آن با سلاح‌های مخرب بیولوژیکی نیکسون در سال ۱۹۶۹ برنامه بیولوژیکی آمریکا را متوقف ساخت؛ اما این برنامه همواره به صورت مخفی ادامه داشت. پس از فروپاشی شوروی ایالات متحده از فرصت استفاده کرد تا با پیگیری برنامه مخرب خود در خاک کشورهای دیگر اهدافی را دنبال کند از جمله اینکه فعالیت خود را از نظارت بین‌المللی و آثار و تبعات آن دور نگه دارد، از نظر جغرافیایی به خاک کشورهایی که آن را به عنوان دشمن شناسایی کرده نزدیک‌تر باشد و در صورت نشت ویروس کشور خود را از خطر دور نگه دارد. (احمدی، ۱۴۰۱: ۲۰) ایالات متحده آمریکا بیش از ۲۰۰ آزمایشگاه بیولوژیکی در کشورهای جهان داشته که اصلی‌ترین این آزمایشگاه‌های بیولوژیکی-نظامی که توان تولید ویروس را دارند، آزمایشگاه‌های درجه ۴ و دارای بالاترین سطح ایمنی هستند. (مثنوی و زرگر، ۱۴۰۰: ۶۱) ایالات متحده از دیرباز برنامه استفاده از عوامل بیولوژیکی برای ضربه زدن به رقبا را اجرا کرده است. استراتژی آمریکا، توسعه و پیگیری فعالیت‌های فرامرزی بیولوژیکی است. شاهد این موضوع در آزمایشگاه‌هایی در نزدیکی چین قرار دارد، که نشان می‌دهد که آمریکا در پی ضربه زدن به قدرت چین و مهار آن است. کشور چین همواره به دلیل هراس از فعالیت‌های بیولوژیکی آمریکا اعلام کرده است که آمادگی برخورد احتمالی را دارد. (مثنوی و زرگر، ۱۴۰۰: ۷۹) پس از شیوع ویروس کرونا از

کشور چین و همه‌گیر شدن آن، با توجه به سوابق ایالات متحده در زمینه استفاده از سلاح‌های بیولوژیکی انگشت اتهامات به سمت این کشور نشانه رفت. مدتی پس از انتشار این ویروس روزنامه دولتی «مردم ارگان حزب حاکم» چین، ضمن اشاره به ابهامات فراوان درخصوص فعالیت آزمایشگاه‌های میکروبی ارتش آمریکا نوشت «در وبسایت کاخ سفید درخواستی از سوی مردم منتشر شده است که خواستار افشاء علت بسته شدن آزمایشگاه‌های "فورت دتریک" ارتش آمریکا (مرجعی برای تحقیقات بر روی ویروس‌های کشنده تحت نظر ارتش آمریکا در منطقه فردریک مریلند) شده‌اند که بر روی ویروس‌های عفونی خطرناک همچون ایبولا و به ظاهر ویروس جدید کرونا تحقیقاتی داشته و به احتمال زیاد باعث نشت آن به جامعه شده است.» (احمدی، ۱۴۰۱: ۱۶)

۲-۴. اتهام چین در انتقال کرونا به عنوان سلاحی بیولوژیکی

کمتر از یک ماه پس از انتشار نخستین خبر شیوع ویروس کرونا در شهر ووهان چین، ژنرال "جیم افتافریدیز" فرمانده سابق نیروهای آمریکایی مستقر در اروپا طی یادداشتی در نشریه "فارین پالیسی" بدون اشاره مستقیم به ویروس کرونا تصریح کرد که «در دنیای کنونی امروز سلاح‌های بیولوژیکی وجود دارند که می‌توانند یک پنجم جمعیت جهان را به کام مرگ بکشانند.» مقامات کشور آمریکا نیز از جمله رئیس‌جمهور وقت، دونالد ترامپ در مقابل اتهامات وارده مبنی بر ساختگی بودن ویروس کرونا توسط آمریکا، چین را به پنهانکاری در مورد معرفی منشأ و گسترش جهانی آن متهم کرد. یکی از سناتورهای حزب جمهوری‌خواه و جنگ‌طلب آمریکا به نام "تام کاتن" در گفتگویی تلویزیونی در شبکه فاکس‌نیوز اظهار داشت «ویروس کرونا یک سلاح بیولوژیکی است که توسط ارتش چین ساخته شده است و گزارش‌ها مبنی بر آغاز شیوع ویروس در بازار مواد غذایی چین نادرست بوده و این ویروس در بازار حیوانات چین انتشار نیافته است.» همچنین در ادامه گفت «ما نمی‌دانیم که این ویروس از کجا آمده است اما می‌دانیم که باید منشأ آن را کشف کنیم. ما همچنین می‌دانیم که تنها در چند مایلی بازار مواد غذایی یاد شده، تنها آزمایشگاه فوق پیشرفته ایمنی چین واقع است که در مورد بیماری‌های عفونی انسانی

تحقیق می‌کند و این بر عهده حزب کمونیست چین است که ثابت کند منشاء این بیماری سلاح بیولوژیک نیست.» (Tasnimnews.com1398) همچنین یک افسر سابق اطلاعاتی رژیم صهیونیستی اسرائیل به نام "دنی شوهم" که متخصص جنگ افزارهای بیولوژیکی است معتقد است که ویروس کرونا یک سلاح بیولوژیکی است که به صورت تصادفی یا تعمدی از مراکز تحقیقاتی استان هوینی چین به بیرون انتشار یافته است. (احمدی و احمدی، ۱۴۰۱: ۱۸) در این میان، اخیراً سندی توسط دانشمندان چینی فاش شد که بحث منشأ را احیا کرده و تحقیق و توسعه سلاح‌های بیولوژیکی را دوباره مورد توجه قرار داد. این سند با عنوان منشأ غیرطبیعی سارس و گونه‌های جدید ویروس‌های مصنوعی به‌عنوان سلاح‌های زیستی ژنتیکی، در سال ۲۰۱۵ توسط ۱۸ دانشمند نظامی چینی و متخصص تسلیحات نوشته شد. آن‌ها اظهار داشتند که خانواده‌ای از ویروس‌ها را می‌توان "به طور مصنوعی به یک ویروس در جهت بیماری انسان دستکاری کرد، سپس به سلاح تبدیل کرد و به روشی که قبلاً وجود نداشته آزاد کرد. این سند همچنین نشان می‌دهد که چگونه این ویروس‌های مهندسی شده به «عصر جدیدی از سلاح‌های ژنتیکی» منجر می‌شوند و در جهت حمله سلاح‌های زیستی که می‌تواند باعث فروپاشی «سیستم پزشکی دشمن» شود، نقشه کشید. (Aryan, 2021: 1)

۳-۴. نظم آینده نظام بین‌الملل در پسا کرونا

در بررسی نظم آینده نظام بین‌الملل آنچه در نظر مهم می‌آید، پرداختن به نحوه برخورد قدرت‌های برتر نظام بین‌الملل تحت تأثیر ساختار این نظام است. طبق آنچه رفت، بعد از فروپاشی نظام دوقطبی اکثر اندیشمندان و نظریه پردازان، آمریکا را به عنوان قدرت بلامنازع جهان معرفی کردند که توانایی جهت‌دهی به هنجارها و رویه‌های بین‌الملل را داراست. با این حال همواره دیگر قدرت‌های بزرگ تلاش کرده‌اند تا وضعیت کنونی را تغییر دهند و به عنوان یک رقیب، جایگاه هژمونی آمریکا را تهدید کرده‌اند. قدرت‌های نوظهور مانند چین که با خیزش پرشتاب خود در حوزه‌های مختلف اقتصادی، نظامی، ژئوپولیتیکی به مثابه رقیبی خطرناک برای قدرت هژمون و آمریکا به عنوان نماینده قدرت سنتی، نمادهای دو فرایند رقیب و متعارض در سیاست جهانی قرن بیست‌ویکم محسوب می‌شوند؛ و رقابت آنها به مهمترین پرسش سیاست بین‌الملل که همانا پرسش

درباره چگونگی نظم آینده نظام بین‌الملل است تبدیل شده است. آنچه در پایان سال ۲۰۱۹ بیش از پیش مساله رقابت میان قدرت‌های جهانی و مساله نظم بین‌الملل را برجسته ساخت، شیوع بیماری کرونا بود. تلاش واقع‌گرایانه قدرت‌های بزرگ برای توازن‌سازی در صحنه قدرت و در متن رویکردهای بین‌المللی همراه با احتمال زمینه‌سازی برای انتقال قدرت از غرب به شرق، و یا کنترل چیرگی قدرت هژمون بود. البته باید توجه داشت که زمینه‌های این رقابت و احتمال تغییر نظم حاکم بر نظام بین‌الملل از سال‌ها قبل پدیدار شده است و افول قدرت آمریکا به عنوان پدید آورنده نظم کنونی و خیزش چین به عنوان قدرتی نوظهور دارای پتانسیل قابل توجه برای تبدیل شدن به یک قدرت بلامنازع گویای این وضعیت در آینده است.

پس از چندین دهه رقابت و مشارکت در حوزه‌های مختلف تجاری، اقتصادی، نظامی و ژئوپولیتیکی میان چین و آمریکا با بروز بحران تنش‌ها میان این دو کشور به بالاترین حد خود رسید و هر دو کشور طرف مقابل را متهم به شیوع این ویروس کردند. از منظر نظریه توازن قوای والتز، تمرکز قدرت در هر بازیگری کاهش ضریب امنیتی دیگر بازیگران را موجب خواهد شد و در یک نظام آنارشیک بین‌الملل دولت‌ها برای حفظ بقا و افزایش امنیت خود مجبور به مقابله با تمرکز قدرت هستند. (چگنی‌زاده، ۱۳۹۲: ۲۳۱) به اعتقاد والتز راه غلبه موقت بر معمای امنیت در نظام بین‌الملل آنارشیک، قرار دادن قدرت در برابر قدرت است که اصطلاحاً موازنه قوا گفته می‌شود. (سیمبر و صالحیان، ۱۳۹۵: ۴۱) از این منظر می‌توان دو فرض را در ارتباط با شیوع کرونا در نظر گرفت. اینکه خیزش چین به عنوان قدرتی نوظهور در منطقه و جهان، قدرت هژمونی آمریکا را به چالش کشیده است؛ اینگونه است که چین را به عنوان تهدیدی خاموش برای منافع آمریکا و رقیبی برای قدرت او در آینده می‌بینید از این رو خواهان جلوگیری از رشد چین و اعمال محدودیت‌های بیشتر بر این کشور است. با توجه به این دیدگاه احتمال شیوع کرونا از دل آزمایشگاه‌های آمریکا، بر اساس منطق موازنه ساز، راهبردی برای مهار چین از جانب ایالات متحده آمریکا بود. و در دیدگاه دوم فرض این تحقیق، احتمال شیوع کرونا از دل کشور چین به دلیل ترس و هراس چین از چیرگی آمریکا بر نظام بین‌الملل و تلاش در راستای کنترل

یکجانبه‌گرایی‌های آمریکا صورت گرفته‌است. گمانه‌زنی‌های بسیاری در رابطه با ساختگی بودن کرونا از جانب چین در دنیا مطرح شد که گویای قدرت چین برای محک زدن قدرت اقتصادی خود و تضعیف قدرت آمریکا است.

تا پیش از ظهور و همه‌گیری ویروس کرونا تحلیلگران روابط چین و آمریکا با الهام‌پذیری از مفاهیم و آموزه‌های سنت نظری مختلف، بویژه رهیافت‌های لیبرالی و رئالیستی به تحلیل ارزیابی و پیش‌بینی دورنمای موازنه قدرت چین و پیامدهای آن بر نظام بین‌الملل پرداخته بودند. از دید رئالیست‌ها با یادآوری مثال‌های تاریخی جابجایی قدرت در تاریخ سیاست اروپایی، بر این باورند که با تداوم رشد اقتصادی چین در دهه‌های اخیر، احتمال دارد آمریکا و چین وارد رقابت امنیتی فشرده‌ای شده و یا امکان بالقوه شروع یک جنگ را دارند. این طیف معتقدند با قدرت‌یابی چین و فرسایش موقعیت آمریکا، چین تلاش خواهد کرد تا از نفوذ فزاینده خود برای شکل‌دهی دوباره مقررات، قواعد و نهادهای نظام بین‌الملل به منظور تأمین منافع خود بهره جوید و این امر سبب خواهد شد تا سایر دولت‌ها، بویژه هژمون رو به افول به ارزیابی چین به عنوان تهدید امنیتی بپردازد. در پی این تحولات سیاست جهانی شاهد تنش، بی‌اعتمادی، منازعه میان قدرت‌های مستقر و نوظهور برای مدیریت نظام بین‌الملل خواهد بود. (سلیمانپور، ۱۳۹۲: ۱۲۹) با ظهور کرونا در سال ۲۰۱۹ میلادی و ایجاد تنش میان دو قدرت برتر جهان، و تلاش برای متهم ساختن یکدیگر می‌توان گفت پیش‌بینی‌های رئالیست‌ها دور از انتظار نبود.

همانطور که رئالیست‌ها اظهار داشتند تاریخ نشان‌دهنده اجتناب ناپذیری نزاع میان قدرت مسلط و قدرت درحال ظهور است. به طور مثال، چالش آلمان علیه بریتانیای کبیر در اواخر قرن نوزدهم هم زمان با پایان دوره اول جهانی‌شدن و نزول به سمت جنگ جهانی اول بود. مواجهه ژاپن در حال ظهور با آمریکا به عنوان قدرت جدید در دهه ۱۹۳۰ نقش بسیار مهمی در جنگ جهانی دوم داشت. در حال حاضر نیز جنگ‌های تجاری و اتهام‌زنی‌های متقابل در مورد سرمنشاء ویروس کرونا که میان چین و آمریکا درگرفته است ناشی از رقابت‌های توازن‌ساز آن‌ها برای دستیابی به قدرت هژمون و سهم خواهی بیشتر از قدرت جهانی است. (Alison, 2017) برخی از اندیشمندان این

حوزه نیز معتقدند که گسترش کرونا جنگ سردی پنهانی است که میان دو قدرت محوری نظام بین‌الملل در گرفته و نظم آینده بین‌الملل تحت تأثیر این رفتارهای توازن‌بخش خواهد بود. والتز در مباحث مربوط به موازنه دو نگرش متفاوت دارد که می‌گوید، نخست موازنه به مثابه یک پویش درون سیستمی برای تضمین بقا به بازتولید نظام بین‌الملل و تبیین برگشت‌پذیری و بازتولید آنارشی مورد اشاره قرار می‌گیرد. دوم اینکه موازنه‌قوا به عنوان عامل شکل‌دهنده ساختار توزیع قدرت بین‌المللی مورد توجه قرار می‌گیرد. این نگرش توجه به موازنه قوا را سرآغاز فهم ساخت توزیع قدرت و تغییر در آن می‌داند. (لیتل، ۱۳۹۹: ۲۱) بنابراین وقتی که قدرتی نوظهور مانند چین جایگاه قدرت موجود آمریکا را تهدید می‌کند، تنش‌ها بین سنت‌ها، ارزش‌ها و فلسفه‌های وجودی آن‌ها بالا گرفته و تناقضات ساختاری توزیع قدرت را تشدید می‌کند. در واقع به طور قابل درکی احساس قدرت و بزرگی به قدرتهای نوظهور دست می‌دهد بنابراین نفوذ و اعتبار بیشتری را در نظم بین‌الملل می‌طلبند؛ از این رو به واسطه مواجهه با چالش‌ها، قدرت مستقر موجود نگران، نایمن و تدافعی می‌شود. در چنین فضایی سوءتفاهم‌ها بیشتر می‌شود، درک متقابل کاهش می‌یابد و احتمال برخوردها افزایش می‌یابد. (Gelber, 2001: 83)

این واقعیت وجود دارد که آمریکا و چین از وضع موجود راضی نیستند و هر دو نسبت به اقداماتی که طرف مقابل انجام می‌دهد منجمله نحوه توزیع قدرت در آسیا، سرعت توسعه اقتصادی و گسترش قدرت نظامی، ناخشنود هستند. تا پیش از این مسائل اقتصادی عامل همکاری و نوعی ثبات دهنده روابط مابین طرفین بود؛ اما اکنون به نظر می‌رسد مسائل اقتصادی و استراتژیک منبع تشدید و تنش رقبا و به احتمال آنچه برخی نظریه پردازان اظهار می‌دارند استفاده از سلاح بیولوژیک (کرونا و ویروس) به ابزار تقابل تبدیل شده است. (دهشیری و همکاران، ۱۳۹۹: ۲۸۹) در آخر با وجود تمام این احتمالات در رابطه با ساختگی بودن ویروس کرونا در راستای توازن‌سازی طرفین، باید توجه داشت که دو کشور وابستگی‌های متقابل بسیاری در حوزه‌های مختلف بخصوص حوزه اقتصادی و تجاری دارند، بنابراین، این وابستگی متقابل مانع از یک خصومت و

رویاری مستقیم خواهد شد، اما احتمال گسترش جنگ سرد میان آن‌ها دور از انتظار نیست.

نتیجه‌گیری

براساس آنچه رفت، نظریه موازنه قوا ادعا می‌کند که الگوهای جاری در سیاست بین الملل بر اساس منطق موازنه شکل می‌گیرند. از این رو رشد و افزایش قدرت موجب شکل‌گیری کنش‌های استراتژیک بازیگران محوری نظام بین‌الملل می‌شود و این امر ثبات و یا تغییر را موجب می‌شود، بنابراین قدرت‌یابی چین به طور مستقیم با موقعیت و کارکرد و نقش بین‌المللی ایالات متحده آمریکا گره خورده و موجب در هم تنیدگی روابط راهبردی دو کشور شده است. تعامل استراتژیک چین با ایالات متحده آمریکا به گونه‌ای روزافزون به کلیدی‌ترین پرسش نظام بین‌الملل یعنی ثبات و تغییر در نظم‌یافتگی سیاست بین‌الملل تبدیل شده است. در این پژوهش علاوه بر بررسی سیر تاریخ روابط استراتژیک دو کشور تلاش شد تا ابعاد و مؤلفه‌های مهم قدرت که موجب شکل‌گیری روابط متوازن میان دو کشور شود را مورد بررسی قرار دهد. باتوجه به آنچه گفته شد علاوه بر رقابتهای اقتصادی نظامی سیاسی استراتژیک امروزه بعد جدیدی از رقابت و قدرت در بین دو بازیگر محوری نظام بین‌الملل شکل گرفته و آن هم بعد علمی این رقابت‌هاست؛ که نظریات متفاوتی در ارتباط با آن تا امروز عنوان شده است. با بروز بحران کرونا در ۲۰۱۹ میلادی فرضیات زیادی مطرح شد که نشان از رقابت‌های موجود بین این دو کشور است. بسیاری از تحلیلگران و شخصیت‌های برجسته جهانی آن را یک جنگ بیولوژیک در نظر گرفتند که قدرتهای جهانی برای کنترل یکدیگر به راه انداخته‌اند. برخی بر این باور بودند که بحران کرونا جنگی بیولوژیکی علیه قدرت اقتصادی چین توسط آمریکا برای بازگشت آمریکا به صدر اول قدرت اقتصادی جهانی است. برخی دیگر اظهار کردند که ویروس کرونا ساخته دست چین برای کنترل قدرت ایالات متحده آمریکا و یکجانبه‌گرایی‌های آن در نظام بین‌الملل است. از این رو با توجه به نظریه والتز هراس و ترس از یکه تازی‌های آمریکا در عرصه نظام بین‌الملل و تسلط آن بر این عرصه موجب عکس‌العمل‌های چین و تلاش برای قدرت‌یابی در جهت توازن‌سازی روابط خود با ایالات متحده آمریکا شده است. از طرفی نیز ترس ایالات

متحدہ آمریکا، به عنوان قدرت مسلط نظام بین‌الملل پس از فروپاشی شوروی و هراس از خیزش رشد روز افزون چین موجب رفتارها و سیاست‌های توازن‌ساز آمریکا در مقابل چین می‌شود.

منابع

- بابکان، محمدصادق (۱۳۹۷) ارزیابی سیاست خارجی باراک اوباما در منطقه شرق آسیا، **فصلنامه مطالعات روابط بین‌الملل**، سال یازدهم، شماره ۴۳، صص ۶۷-۴۱.
- بهرامی مقدم، سجاد (۱۳۹۳) پاسخ آمریکا به رشد چین: استراتژی بازبازی توازن، **فصلنامه تحقیقات سیاسی بین‌المللی**، شماره بیستم، صص ۱۳۶-۹۳.
- شرفخانی، مجید، حاجی‌مینه، رحمت، دهشیری، محمدرضا (۱۴۰۱) راهبرد اقتصادی چین در رقابت هژمونیک با آمریکا در خاورمیانه، **پژوهش‌های راهبردی سیاست**، دوره ۱۱، شماره ۴۰، صص ۷۱-۱۰۶.
- مثنوی، عباس و زرگر، افشین (۱۴۰۰) مطالعه‌ها و آزمایشگاه‌های بیولوژیکی آمریکا در جهان (با تأکید بر راهکارهای رسانه‌ای)، **پژوهشنامه رسانه بین‌الملل**، سال ۶، شماره ۷، ۸۴-۵۹.
- محمودی کیا، محمد (۱۴۰۰) جهان پسا کرونا؛ چین محوری یا استمرار آمریکامحوری در روابط بین‌الملل، **فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین‌المللی**، شماره ۴۸، صص ۹۱-۷۱.
- ابراهیمی، شهرزاد، احمدجالی‌نوسی و طیبه قنویی (۱۳۹۳) رویکرد دفاعی -تهاجمی جمهوری خلق چین در چارچوب فضای سایبری. **فصلنامه مطالعات قدرت نرم**، بهار و تابستان، شماره ۱۰، صص ۹-۲۴.
- اخوان، منیژه (۱۳۹۹) **تحلیل رقابتهای بیولوژیک: فرضیات منشأ طبیعی یا ساختگی بودن ویروس کرونا**، ستاد فرهنگی دبیر خانه شورای عالی انقلاب فرهنگی جمهوری اسلامی ایران.
- چگنی زاده، غلامعلی (۱۳۹۲) موازنه قوا و روابط راهبردی چین و ایالات متحده آمریکا، **فصلنامه روابط خارجی**، سال پنجم، شماره چهارم، صص ۲۲۷-۲۶۳.
- حسن خانی، محمد و محمد مسرور (۱۳۹۶) ظهور چین: چالش‌های ایالات متحده آمریکا در مواجهه با قدرت روزافزون چین در روابط بین‌الملل؛ **فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل**، دوره اول، شماره بیست و چهارم، صص ۱۸۳-۱۵۹.
- رستمی، فرزاد، قدرت احمدیان و حمیدرضا چراغی (۱۳۹۸) آثار رشد اقتصادی چین بر تقویت حمایت‌گرای اقتصادی در ایالات متحده، **فصلنامه علمی سیاست جهانی**، دوره هشتم شماره اول، صص ۳۳-۶۲.
- سازمند، بهاره (۱۳۹۰) **سیاست خارجی قدرتهای بزرگ**. تهران: انتشارات موسسه ابرار معاصر.
- شاوردی، مرضیه و امیر ناظمی (۱۳۹۶) مروری بر سیاستگذاری و نوآوری در چین. **فصلنامه مطالعات راهبردی سیاستگذاری عمومی**، دوره ۷ شماره ۲۴.

شورای دولت جمهوری خلق چین (۲۰۱۹) **دفاع ملی چین در عصر جدید**. ترجمه شورای راهبردی روابط خارجی ۱۳۹۸.

طباطبایی، سید محمد و امیر قیاسی (۱۳۹۲) راهبرد سیاسی و امنیتی ایالات متحده آمریکا در قبال چین (۲۰۱۲ - ۲۰۰۸) بر اساس تئوری موازنه نرم، **مطالعات سیاسی - اجتماعی جهان**؛ دوره ۳؛ شماره ۲؛ پاییز و زمستان.

قاسمی، مصطفی (۱۳۸۸) تعاملات چین و روسیه با آمریکا و تأثیر آن بر پرونده هسته‌ای ایران، **فصلنامه دین و سیاست**، شماره ۲۰-۱۹ بهار و تابستان. صص ۸۹-۱۱۴.

قدیمی اکرم (۱۳۹۶) کارکرد دیپلماسی علم و فناوری در جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده آمریکا. **فصلنامه سیاست**، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۴۷ شماره ۱.

قنبرلو، عبدالله (۱۳۸۹) مناسبات اقتصادی آمریکا-چین و آثار آن بر امنیت ملی ایران، **فصلنامه مطالعات راهبردی**، سال سیزدهم شماره دوم.

کانزمن، کنت (۱۳۸۲) **تأمین کنندگان تسلیحات کشتار جمعی ایران**؛ ترجمه احسان موحدیان، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.

کولکمان، مایکل (۱۳۸۴) سیاست ایالات متحده در قبال چین، ترجمه بهزاد لفورکی؛ گزارش راهبردی- پژوهشکده مطالعات راهبردی.

کیسینجر، هنری (۱۳۸۱). دیپلماسی آمریکا در قرن ۲۱. ترجمه ابوالقاسم راه چمنی. تهران: موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.

لیتل؛ ریچارد (۱۳۸۹) **تحول در نظریه‌های موازنه قوا**، ترجمه غلامعلی چگنی زاده، تهران، موسسه ابرار معاصر.

مرادخانی، احمد و فاطمه رحمانی (۱۳۹۷) بررسی فقهی و حقوقی بیوتروریسم. **فصلنامه پژوهش‌های فقهی و حقوق اسلامی**، دوره ۱۴ شماره ۵۲، صص ۱۲۷-۱۴۸.

نادری اصل؛ سعید (۱۳۹۹) **آیا ویروس کرونا محصول یک جنگ بیولوژیکی است؟**. موسسه مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.

ولی زاده، مجتبی و زهرا اکبری (۱۳۸۹) انتقال تکنولوژی و راهکارهای موفقیت آن در کشورهای درحال توسعه. **چهارمین کنفرانس ملی مدیریت تکنولوژی ایران**.

Anthony W. Chen, Jim Chen & V. Reddy Dondeti (2019): The US- China trade war: dominance of trade or technology? **Applied Economics Letters**, DOI: 10.1080/13504851.2019.1646860.

Aryan, J. (2021). "A look at China's biowarfare ambitions". Available at: <https://www.orfonline.org/expert-speak/>.

Baylis, John & Smith, Steve, **The Globalization of World Politics**, Oxford, Oxford University Press, 1995, Chap. 9.

CFR(2021). "U. S. Relations With China 1949- 2021", Available at: <http://www.Cfr.Org>.

Gibney, Frank. B. (1993), "Creating a Pacific Community: A Time to Bolster Economic Institutions", **Foreign Affairs**, November/December 1993,

- <https://www.foreignaffairs.com/articles/asia/1993-12-01/creating-pacific-community-time-bolster-economic-institutions>
- Green, M. J., Scahaus, J., Douglas, J., Cooper, Z. & Hicks, K. H. (2017), **Countering Coercion in Maritime Asia: The Theory and Practice of Gray Zone Deterrence**, pp.1-22. Center for Strategic and International Studies: Washington DC.
- Inkster, Nigel (2012) **Survival: Global Politics and Strategy China in Cyberspace** 21 jul 2012.
- Kartha, Tara (2020). "Is covid-19 chinese weapon or an accident? Either way i, world must stop playing in bio labs". Available at: <http://www.Theprint.in>.
- Mersheimer, J. J. 2001. *The Tragedy of Great Power Politics*. London: W.W.Norton & Company
- Military and Security Developments Involving the People's Republic of China 2020 ,Annual Report to Congress ,A Report to Congress Pursuant to the National Defense Authorization Act for Fiscal Year 2000, as Amended <https://media.defense.gov/2020/Sep/01/2002488689/-1/-1/1/2020-DOD-CHINA-MILITARY-POWER-REPORT-FINAL.PDF>.
- Nye, J. (2020). "No, the Coronavirus Will Not Change the Global Order". Available at: <https://foreignpolicy.com/2020/04/16/coronavirus-pandemic-china-united-statespower-competition/>.
- Posen, Barry. (1984). **The Sources of Military Doctrine**, New York: NY: Cornell University press.
- Saich, Tony(2004);**Governance and Politics of China**, Second Edition. Basingstoke: Palgrave Macmillan.
- Shambaugh, David (2018), "U.S.-China Rivalry in Southeast Asia (Power Shift or Competitive Coexistence?)", **International Security**, Vol. 42, No. 4, Spring, pp. 8.
- Wohlforth William c. 1999. "Stability of a Unipolar World," **International Security**, Vol 45, No. 1, Summer.
- Waltz, Kenneth N. 1979. "Evaluating Theories," **American Political Science Review**, Vol.. 91, No. 4.
- Yongjin Zhang (2021): 'Barbarising' China in American trade war discourse: the assault on Huawei, **Third World Quarterly**, DOI: 10.1080/01436597.2021.1894120.